فیلم پرحاشیه «بیبدن» با قصه‌ای به‌اندازه از ایده‌ای مهم دفاع کرد و درگیشه با استقبال مخاطب عمومی همراه شد

سینمای اجتماعی زنده است

ایمان عظیمی
خبرنگار

قصاص یکی از مهم‌ترین و پرکاربردترین مسائل موجود در قانون مجازات اسلامی است که در تمام این سال‌ها محل بحث و اظهارنظر قرار گرفته است. دامنه بحث‌ها به سینما نیز کشانده شده و این حکم الهی در پیرنگ بسیاری از فیلم‌ها به داد سینمای ایران رسیده و نقش پررنگی در سرانجام این آثار ایفا کرده است. اما زاویه‌دید فیلمسازان در رابطه با حکم قصاص چندان شباهتی به هم ندارد و اغلب بدون توجه و حتی تخصص نسبت به این زمینه پا در مسیر ساخت فیلم می‌گذارند و با تمام کاستی‌ها و حتی غرض‌ورزی‌ها کارشان را پیش می‌برند. زمانی رسول ملاقلی‌پور گفته بود که اگر نتواند حق مطلب را در مورد امام حسین(ع) و یارانش ادا کند هیچ وقت فیلم ایشان را نمی‌سازد تا مرتکب گناه نشود (نقل به مضمون) اما در این روزگار، ساخت فیلم در باب قصاص و جزئیات پیچیده آن به‌قدری برای بعضی آسان است که با ساده کردن صورت مساله به نتیجه دلخواه خود نیز می‌رسند و تکلیف را یک‌سره می‌کنند.

به‌تازگی فیلم سینمایی «بیبدن» با اشاره به ماجرای واقعی قتل غزاله شکور، پس از شرکت در جشنواره فیلم فجر به اکران عمومی در آمده و نظر مخاطبان را نسبت به تماشای خود جلب کرده است. این اثر سوای حاشیه‌هایی که در زمان اکران نصیبش شد، فیلمی است که نه‌تنها حقانیت حکم قصاص را زیرسوال نمی‌برد، بلکه درست در جهت ارزش نهادن بر این مساله و همین‌طور پیش‌کشیدن موجودیتی به اسم عفو و بخشش، بر حقانیت قصاص تاکید می‌کند و از این منظر، فیلم بدون اینکه وارد چالش‌های بی‌مبنا و بی‌اساس با دستگاه قضا شود، تنها به پرداخت قصه و روابط علی و معلولی در پیرنگ اثر می‌اندیشد.

درحقیقت فیلمساز تمام اتکای قصه‌اش را بر ماجرای واقعی پیش‌آمده استوار می‌سازد و در مرتبه بعد با ورود به جزئیات زندگی خانواده قاتل و مقتول، بدون اینکه پا را از درون متن بیرون بگذارد، از راه توجه به شمایل متفاوت میان این دو خانواده، در لایه‌های زیرین اثر، دست به نقد طبقات و تاثیر مناسبات اقتصادی شکل‌گرفته میان اقشار مختلف جامعه می‌زند و بدون اینکه حتی ذره‌ای اگزوتیک شود به تمنای مخاطبش جواب دهد.

اما در مقام بازگو کردن نقاط ضعف فیلم باید به ساختمان بصری کم‌بنیه فیلم نیز اشاره کنیم که متن فیلمنامه را در بیان جزئیات هدر داده و نتوانسته در مرحله پرداخت، آن‌طور که باید از پس کار بر بیاید. به‌عنوان مثال وقتی خانواده مقتول از بی‌آبرویی خودشان در میان افکارعمومی در فضای مجازی حرف می‌زنند ما هیچ ترجمان تصویری‌ای در این زمینه نمی‌بینیم و مردم تنها در پس‌زمینه همچون آدمک‌هایی که حتی صورت‌شان هم مشخص نیست درحال آمدوشد هستند و ما هیچ نسبتی با آنها برقرار نمی‌کنیم. درواقع بیبدن فیلم، فیلمنامه است و در زمینه اجرا و کارگردانی چیز خاصی برای ارائه به مخاطبانش ندارد و داستانش را خیلی سرراست و به دور از خلاقیت بیان می‌کند، اما همین که وارد چرخه رقابت با دیگر فیلم‌های مجعول و دم‌دستی اجتماعی نمی‌شود، می‌توان برایش اعتبار قائل شد و دیگران را به تماشای فیلم در سینما دعوت کرد. بیبدن آنقدر که در فیلمنامه، اثری فکرشده به حساب می‌آید، در اجرا چندان دندان‌گیر نیست.

مرتضی علیزاده، کارگردان فیلم سینمایی «بیبدن» درگفت‌وگو با «فرهیختگان»:

طرز بیان موضوع قصاص در قرآن مدرن است

میلاد جلیل‌زاده
خبرنگار گروه فرهنگ

برای آن سیمرغ بلورین بهترین فیلمنامه را گرفت. عمده حواشی بیبدن به عدم پذیرش آن در بخش مسابقه جشنواره برمی‌گشت که باعث شد بخش قابل توجهی از عوامل کار در گردونه داوری‌ها قرار نگیرند. اما موضوعی که فیلم سراغ آن رفته بود و نوع پرداخت به این موضوع هم در ایجاد این شور و غوغا بی‌تاثیر نبود. موضوع قصاص و متعلقات آن که دوگانه ابدی بخشش یا انتقام را هم شامل می‌شود خود به خود و به اندازه کافی محملی برای ایجاد چالش بود و وقتی موضوعات دیگری مثل مسائل تربیتی خانواده‌ها و اختلاف نسل‌ها یا موضوع شبکه‌های اجتماعی و حبابی که در اطراف ذهن افراد می‌سازند هم به آن اضافه شود، پیچیدگی بحث را چند برابر می‌کند. چنانکه از کنار هم قرار دادن اخبار مربوط به تولید بیبدن و رسیدنش به جشنواره می‌توان فهمید، این فیلم به سختی توانسته از غربال ممیزی عبور کند و مجوز نمایش در جشنواره فجر را به دست بیاورد. همین قضیه توجه ما را به این موضوع جلب می‌کند که چرا حتی وقتی یک هنرمند می‌خواهد با بیان ظریف خود به بیان مطلبی بپردازد که با مواضع و اهداف نهایی مدیران وزارت ارشاد قاعدتا باید همسو باشد، این‌قدر مشکل بر سر راهش قرار می‌گیرد. باید ابتدا از خودمان بپرسیم که اصولا در سانسور چه اتفاقی می‌افتد؟ خیلی از اوقات آنقدر در بیان مفاهیم ساده‌سازی می‌شود که ناظر برای خود یک محیط امنی درست کند تا به این نتیجه برسد که هیچ کجای این فیلم برایش شبهه ندارد و خود را جای بدترین افرادی که با غرض فیلم را نگاه می‌کنند می‌گذارد، نه جای مخاطب عام. این وضعیت ممکن است هنرمندان ما را با کسانی طرف کند که حتی وقتی می‌خواهند از موضع موردعلاقه آنها دفاع کنند و حرفی هم بزنند که به نفع آنهاست، جلوی آن هنرمند را می‌گیرند چون ظرافت‌های هنری را درک نمی‌کنند و یک نوع رک‌گویی کلیشه‌ای سیاه و سفید را می‌پسندند که تفسیرناپذیر و بدون چالش باشد؛ در حالی که بیان هنری سیاق دیگری دارد و اگر هرچیزی غیرمستقیم و پوشیده گفته شود، یا چالش‌انگیز بیانش کنند و اصطلاحا نعل وارونه بزنند، تاثیر بیشتری دارد. در این سال‌ها مواردی از این دست را کم سراغ نداریم که مسئولان طبیعتا می‌بایست از تاثیر نهایی یک فیلم روی ذهن مخاطبان خرسند می‌بودند و از آن دفاع می‌کردند اما قضیه برعکس شد و مقابل فیلم ایستادند. مواردی مثل فیلم «لباس شخصی» یا «مصلحت» که یکی هنوز به نمایش درنیامده و دومی بعد از دو سال توقیف رنگ پرده را دید یا فیلم علف‌زار که در اکران به مشکل نخورد اما با هجمه‌های زیادی روبه‌رو شد، قبل از بیبدن، از موارد قابل توجه چنین سوءتفاهماتی بودند. انگار با مسئولانی در مصادر امور طرف هستیم که توقع دارند هنرمندان هم به سیاق کارمندان روابط عمومی‌شان رفتار کنند و بیان موضوعات به شکلی گلدرشت و شعاری و بدون تفسیر باشد که به درد ارائه دادن در بیلان‌ها و رزومه‌ها به عنوان کارهایی که با فلان موضوع ساخته شده می‌خورد، نه به درد تاثیرگذاری روی ناخودآگاه مخاطب.

با مرتضی علیزاده، کارگردان فیلم بیبدن درباره اولین اثر بلند سینمایی‌اش حرف زده‌ایم و او از چالش‌هایی که برای پرداخت به چنین موضوعاتی داشت نکات قابل توجهی بیان می‌کند. بخشی از این چالش‌ها طبیعتا مربوط به مدیریت فرهنگی است و بخشی دیگر از مواجهه فیلمساز با مخاطبانش برمی‌خیزد. بخشی دیگر هم چالش درونی فیلمساز با مفاهیم غول‌آسایی مثل قصاص، تربیت خانوادگی، حباب شبکه‌های اجتماعی و امثال آن می‌آید.

* * *

اجازه دهید همین ابتدا از خود مرتضی علیزاده وارد بحث فیلم بیبدن بشویم. از اینکه کجا به دنیا آمده و در چه محیطی زیست کرده است؟ از کجا وارد سینما شده است؟ به‌خصوص که فیلم اول شماست. بعد که قدری اطلاعات گرفتیم وارد فیلم بیبدن شویم و ببینیم می‌توانیم جهان فیلم را به جهان شما ربط بدهیم یا نه. متولد چه سالی هستید؟

در فروردین ماه ۶۹ در مشهد به دنیا آمدم. اما اینکه چه اتفاقی افتاد و از کجا شروع شد و چه زمانی به سمت هنر کشیده شدم؛ اولین طرحی که نوشتم برای ۱۳سالگی است. در آن زمان نه سینماجوان می‌رفتم، نه کلاس‌های خاص هنری. صرفا مجله فیلم‌نگار می‌گرفتم و بعدها که کمی سروشکل‌دارتر این مسیر را دنبال می‌کردم آن شماره‌هایی از فیلم نگار را که خوانده بودم روی من تاثیر گذاشت و خودم دست به قلم بردم و طرح نوشتم را پیدا کردم و خواندم. قبل از آن داستان‌هایی که در ذهنم بود را می‌نوشتم ولی برای دوستانم در مدرسه می‌خواندم و خیلی جدی نمی‌گرفتم که همین‌ها را سروشکل‌دارتر کنم؛ ولی از روی مجله فیلم‌نگار با شکل نوشتن فیلمنامه آشنا شدم.

فرم ظاهری فیلمنامه را بیان می‌کنید؟

بله. اینکه دیالوگ‌ها را چطور بنویسم، اسم کاراکتر را بنویسم و جلوی آن دیالوگ را بنویسم. توضیح صحنه باید داشته باشد و آن اولین چیزی بود که نوشتم و در کپی‌برداری فرم ظاهری کار، از فیلم‌نگار سناریوهایی که آخر هر شماره چاپ می‌کرد را استفاده کردم. بعد در دانشگاه در فعالیت‌هایی که با انجمن فرهنگی و کانون فرهنگی داشتیم، اکران، نقد و نمایشی که می‌گذاشتیم کم‌کم این مساله جدی‌تر شد. دوره‌های سینمایی و کلاس‌های سینمایی و قص علی هذا!

برای شما اما مسائلی که در بیبدن می‌بینیم دغدغه بوده است. می‌خواهم بدانم قبل از این موضوعات فیلم‌های کوتاهی که ساختید چه بود؟ همین فضای بیبدن، یعنی حقوقی و جنایی را داشت؟

جدی‌ترین فیلم کوتاه که می‌توان از آن اسم برد خوانا بنویسید بود. فیلمی با زمینه‌های پلیسی، جنایی و معمایی. ولی در فضای دهه ۶۰ است. استایل و ژانر معمایی و پلیسی را دوست دارم. فکر می‌کنم بیننده‌ها نیز دوست دارند و می‌توان درباره این موضوع بیشتر صحبت کرد و ژانر معمایی و پلیسی یک ژانری است که از قبل اینکه سینما به وجود بیاید و تبدیل به هنر و صنعت شود در شاخه‌هایی همچون زمینه‌های رمان یا در زمینه روزنامه‌نگاری، ژورنالیسم و موارد دیگر این را پیدا می‌کنید. مثلا آدم‌های معروف‌تر همچون آگاتا کریستی، جان گریشام و دیگران تا گراهام گرین کسانی هستند که در این ژانر کار می‌کردند.

گراهام گرین جاسوسی است...

من آن را خیلی جاسوسی نمی‌بینم. کمااینکه به هر حال جاسوسی نیز زیرژانر معمایی است.

از جهت معمایی بودن درست است. من فکر کردم منظور شما جنایی است.

جنایی صرفا یک ژانر حساب نمی‌شود، بلکه زیرژانری است که کارهایی همچون کارهای معمایی-پلیسی، جنایی و حتی دادگاهی معتقد هستم زیرژانر آن هستند و مستقلا یک ژانر حساب نمی‌شود؛ ولی «مرد سوم» گراهام گرین یا «وزارت ترس» را بیشتر معمایی می‌بینم تا اینکه جاسوسی باشد. شاید شما بگویید بیبدن معمایی نیست ولی من خودم بیبدن را به نوعی معمایی می‌بینم. می‌توان درباره اینکه گره‌های فیلم چطور باز شود، صحبت کرد ولی ژانر جنایی و چگونگی پرداخت آن، چگونگی باز شدن گره‌های آن، اثرات اجتماعی که می‌گذارد و کاراکترهایی که حول این محور می‌چرخند جذاب است.

البته اینها مباحث مربوط به فرم روساخت است. من دغدغه در فیلم می‌بینم. مساله ارتباط بین نسل‌هاست، یعنی پدر، دختر، پدر و پسر که کل فاجعه می‌توانست اتفاق نیفتد اگر این روابط درست بود. مساله سوشال‌مدیا و فضای مجازی و این حباب‌هایی که دور ذهن ما درست می‌کنند هم هست. همچنین چند موضوع دیگر در فیلم دیده می‌شود که بحثی که در این موضوعات از همه مهم‌تر است عدالت است. اینها می‌تواند دغدغه باشد.

بله.

چرا ماجرای این پرونده را انتخاب کردید و چطور شد با کاظم دانشی کار کردید؟

من تقریبا دوستی هفت هشت‌ساله با کاظم دارم. ما در یک موسسه فیلم ساختیم که فیلم‌های کوتاه بود و آنجا با هم آشنا شدیم و یک دوستی شکل گرفت. دورادور و برخی مواقع از نزدیک پروژه می‌خورد که کاظم به مشهد می‌آمد یا من می‌خواستم کاری در تهران انجام دهم و از ظرفیت کاظم کمک می‌گرفتم. اتفاقی که سر بیبدن افتاد این‌طور بود که یکی از دوستان مشترک من گفته بود کاظم چنین طرحی دارد.

طرح را اول آقای دانشی نوشته بود؟

کاظم دانشی طرحی با عنوان قزل‌حصار نوشته بود که متن آن درباره موضوع همین فیلمنامه بیبدن بود. به توافقاتی برای ساخت نرسیده بود و زمان گذشته بود. اتفاق این بود که می‌خواست اردوبهشت را بسازد. ولی پروانه ساخت به اردوبهشت ندادند. همان زمانی که کاظم دانشی پروانه ساخت اردوبهشت را داده بود من سراغ کاظم رفتم و در پیش تولید بود و گفتم که شنیدم چنین طرحی داری. بیا با هم صحبت کنیم و من دوست دارم بسازمش و می‌خواهم ببینیم می‌توان آن را جلو برد یا خیر. به‌خاطر رفاقتی که با ما داشت استقبال کرد. البته در همین بین من کار کوتاه خود را به او نشان دادم که خوشش آمد و گفت یک کار با هم بسازیم. طرحش را برای من تعریف کرد و با هم صحبت کردیم. ما با هم یک‌سری جوانب جدیدتری از ماجرا درآوردیم و یک‌سری خط و خطوطی مثل همین مسائلی که شما بیان کردید اعم از سوشال‌مدیا، تاثیر فضای مجازی و فضای اجتماعی روی پرونده، کارکردن روی روابط بین نسل‌ها را گفتیم. این تبدیل به طرح دیگری شد که شاید ماده خام اولیه آن بود ولی از بنیان دوباره ساخته شد. آن را ارائه دادیم که همزمان با این بود که آن پروانه ساخت اردوبهشت رد شد و این تایید شد. این هم پروسه‌ای طولانی بود. یک بار به‌طور کامل رد کردند و ناظر برای ما گذاشتند و نزدیک به سه ماه با ناظر بازنویسی می‌کردیم. در انتها به اینجا رسید که جایی ما کوتاه نمی‌آمدیم و با تلاش‌های تهیه‌کننده و همکاری کاظم دانشی که در این پروسه خیلی زحمت کشید بالاخره اواخر آبان ماه پروانه ساخت گرفتیم.

آبان ماه ۱۴۰۲؟

بله. اواخر آبان ۱۴۰۲ بود.

پس خیلی دیر شد که کار را جلوی دوربین بردید.

بله. ۲۰ آبان ماه پروانه ساخت گرفتیم و هشتم آذرماه پیش‌تولید را شروع کردیم که تا ۲۰ آذر طول کشید. از ۲۰ آذر کلید ضبط را زدیم.

فیلمبرداری چقدر طول کشید؟

۴۳-۴۴ جلسه فیلمبرداری طول کشید. تقریبا فیلمنامه ۹۰ صفحه بود و ۴۴ جلسه کل فیلمنامه را ضبط کردیم.

اول جلسات فیلمبرداری را پرسیدم؛ تا فراموش نکرده‌ام این نکته را هم بپرسم که شما اواخر آبان ماه شروع کرده‌اید؛ این وضعیت که دیر شده، کمبود زمان برای شما در فیلمبرداری و تدوین ایجاد نشد؟

تقریبا هر روز ۱۲ ساعت کار می‌کردیم. روز آخر نزدیک به ۲۸ ساعت یک‌سره کار می‌کردیم. بازیگران استراحت می‌کردند ولی تیم تصویر یک تیم بود، تیم صحنه یک تیم بود، تیم تدارکات و گریم و... پیوسته کار می‌کردیم. اینکه یک تیم در یک روز ۲۸ ساعت کار کند خیلی زیاد است. منظورم از یک روز یک جلسه فیلمبرداری است. ساعت سه بعدازظهر شروع کردیم و یک لوکیشن را گرفتیم و وسایل را جمع کردیم و به لوکیشن بعدی رفتیم و در یک تداوم کاری ۲۸ ساعت مجبور شدیم کار کنیم.

یک هیستری شدیدی نسبت به بعضی مسائل مثل قصاص هست. ظاهرا با جریانی طرف هستیم که می‌خواهید از ایده‌ها و تفکرات‌شان دفاع کنید و حتی حرفی هم بزنید که به نفع آنهاست ولی جلوی شما را می‌گیرند، چون ظرافت‌های هنری را درک نمی‌کنند. درحالی‌که اگر غیرمستقیم و پوشیده بگویید یا چالش‌انگیز بیانش کنید و نعل وارونه بزنید، تاثیر بیشتری دارد.

قصاص در قرآن مدرن است به این معنا که قرآن هم نگفته این حکم است و الا و لابد اجرا کنید. قرآن هم گفته اگر ببخشید بهتر است، اما حق شماست. بعد شما می‌مانید چه بگویید یا بگویید این یا آن! از این جهت می‌گویم مدرن که دو راه پیش روی خانواده صاحب حق وجود دارد که علی‌الظاهر متضاد هم هستند ولی هرکس در هر دو صورت، برنده یا بازنده است. در داستان رستم و سهراب وقتی می‌گویید رستم چه ببرد و چه ببازد، بازنده است، قصاص هم چنین حالتی دارد که اگر از دو طرف روایت کنید، در انتها به یک نتیجه می‌رسید با اینکه دو راه وجود دارد. اصلا مساله این نیست که بخشش یا انجام قصاص باشد. خدا آدم را در دوراهی قرار داده است. نکته من این است که درک این مساله برای وزارت ارشاد وجود ندارد. فهم آنها این است که باید فیلمی بسازیم که فقط قصاص تایید شود. مثالی همیشه در جلسات شورای پروانه ساخت می‌زدم که می‌گفتم اگر بخواهیم به آیه قرآن عمل کنیم، باید چه بگوییم؟ مثل این است حکمی داریم که وقتی پدری کشته می‌شود و پسر زیر ۱۸ سال دارد، قانونی و عرفی و شرعی باید صبر کنند پسر به سن ۱۸ سال برسد و بعد این پسر تصمیم بگیرد. من یک راه دارم. اگر بخواهم در سیستم روشنفکری بسازم، می‌گویم آدمی است که ۱۸ سال در زندان است و هر روز زن و بچه خود را می‌بینند که بزرگ می‌شوند و ۱۸ سال تک‌تک موهای او سفید می‌شود، عذاب می‌کشد، در زندان است و سختی زندان را تحمل می‌کند و منتظر است بچه‌ای بزرگ شود و تصمیم بگیرد که او زنده بماند یا خیر. اگر از این دید نگاه کنید دید روشنفکری می‌شود. از سمت دیگر می‌توان بچه‌ای را نشان داد که از بچگی یتیم بزرگ شده، یعنی ۵ ساله بوده که پدر او را کشته‌اند. این کارگری کرده، مادر او در خانه‌های مختلف کارگری می‌کرده است، بشور و بساب مادر را دیده، در فامیل تحقیر شده است، زمانی که عاشق دختری شده نتوانسته ازدواج کند چون گفته‌اند تو پول نداری، زباله‌گردی کرده و همه سختی‌های یتیم بودن را کشیده و حالا به او گفته‌اند عامل تمام بدبختی شما جلوی شماست و شما تصمیم بگیر این بمیرد یا زنده بماند. این هم جنبه‌ای است که شماها می‌گویید باید نمایش داده شود ولی قرآنی‌اش این می‌شود که هر دو را نشان دهید که اگر بخشید، معنا پیدا کند و اگر قصاص کرد، قصاص معنا پیدا کند. یعنی هر دوطرف را دیده باشید.

آن طرف را که چشم‌انداز شخص زیر حکم قصاص است، زیاد در سینمای ایران دیدیم.

نمی‌شود این را به بقیه ربط داد. وقتی یکی وارد سینما می‌شود هرچه با خود داشته را وارد سینما می‌کند ولی کورنومتر خود را از صفر می‌زند. یعنی هر اثر هنری را باید مستقل بررسی کرد. نمی‌توان گفت چون زیاد فیلم این‌طرفی داشتیم، حالا فقط سمت دیگر را ببینیم. درست است که نمایش این سمت خوب است و خرق عادت است و یک ایده جدید است و دیدن آن یک خلاقیت است، کما اینکه سختی‌هایی هم دارد اما باید دوطرف را نشان داد. اما ارشاد از ما می‌خواست فقط طرف دوم که مثل شمر است را نشان دهیم.

این درست است اما من از جنبه دیگری به قضیه نگاه کردم. منظورم این است با توجه به جو سینمای روشنفکری ما جرات می‌خواست فیلمی بسازید که چشم‌انداز مقتول را نشان دهد. یعنی کنار وضع قاتل، عدالتخواهی مقتول را هم نشان دهد. من تصور می‌کنم آن چیزی که هراسناک است، این است که طرف مقتول هم بروم که انتقام یا عدالت می‌خواهد و همین باعث هجمه‌هایی خواهد شد.

بله.

پیچیدگی ماجرا این‌طور می‌شود که شما می‌خواهید هر دوطرف را ببینید تا مخاطب را در مسیر قضاوت درست قرار دهید اما از شما می‌خواهند صاف وسط خال بزنید. یعنی اگر بخواهید مساله را ظریف روایت کنید، ممکن است نپسندند و صاف باید بگویید آری به اعدام! یعنی خیلی رک بیان کنید. آن طرف هم دوباره مساله پیدا می‌کند.

خود قصاص به نظر من مساله‌ای است که به خیلی عوامل ربط پیدا می‌کند. در تاریخ بشر خیلی‌ها درباره قصاص حرف زدند که لازم است یا باید بخشش باشد. به هرحال الان مجازات قتل قصاص است.

قصاص به معنای کلی‌تر هم وجود دارد. مثلا فیلم «لانتوری» اسیدپاشی را نشان می‌دهد که فراتر از قتل بود.

یک نمایشنامه‌نویس سوئیسی به نام دورنمات کتابی به نام عدالت دارد که در آن می‌گوید عدالت تنها وقتی اجرا می‌شود که خونی بریزد. یعنی از زمانی که یک خون اولیه ریخته شود، عدالت فقط وقتی اجرا می‌شود که خون دیگری ریخته شود. پس شما یک مفهوم به نام عدالت دارید، اما مفاهیم دیگری به نام انسانیت و نوع‌دوستی هم دارید. این مفاهیم برخی مواقع با هم در تعارض هستند. مفاهیم کلی هم هستند و اصولا دنیا با همین تعارضات است که معنا پیدا می‌کند. نمی‌شود فقط گفت آدم باید اصالت را به عدالت بدهد. کما اینکه خود قرآن هم علاوه‌بر عدالت، بحث نوع‌دوستی را گذاشته است و بعد جزای این کار را می‌دهد. مثلا خدا می‌گوید شما ببخشید و من پاداش آن را می‌دهم یا در راه من جهاد کنید، من پاداش شما و خون‌بهای شما را می‌دهم. می‌خواهم بگویم حتی در ادبیات الهی این‌طور نیست که برخی چیزها بر برخی چیزهای دیگر مقدم باشد. حتی در زمینه قصاص می‌گویند قصاص حق است ولی ببخشید بهتر است، بعد شما می‌مانید کدام‌یک اولویت دارد! این حق است، به‌خاطر حق بودن اولویت دارد یا آن بخشش به‌خاطر همان جزایی که بعدا به انسان داده می‌شود بهتر است.

این دوگانه‌ای است که شما داخل پارادایم اسلام و سنت تعریف می‌کنید. اما یک زمان هم هست که عده‌ای به‌طور کل می‌گویند قصاص آری یا خیر؟ بحث بخشش هم برایشان مطرح نیست و قصاص اگر نباشد، جایگزین آن زندان است از جانب سیستم قضایی، نه عفو از جانب اولیای دم.

اینها خیلی پیچیده می‌شود. اصولا می‌گویند مجازات بازدارنده است یا خیر؟ آیا تناسبی با جرم دارد یا خیر؟ فکر می‌کنم اینها در حیطه کاری من نیست، حتی خودم هم وقتی قدری به این فکر می‌کنم می‌بینم مبحث پیچیده‌ای است. حکم قطعی دادن کار ما نیست، حتی خدا هم در این مساله حکم قطعی نمی‌دهد چون با جان انسان مرتبط است.

یک کار قشنگی که کردید با اینکه فیلم در زمان فشرده‌ای ساخته شد، توانستید سوشال‌مدیا و تاثیر آن را نشان دهید منتها خیلی روی این تاکید نکنید. الان یکی از اصلی‌ترین مسائل مبتلابه ما این است، یعنی در سوشال‌مدیا گاهی مساله‌ای را برای ما تبدیل به مساله کردند که نباید طبیعتا برای ما این میزان جدی باشد. یک زمان‌هایی باعث انحراف در قضاوت ما شدند. مثلا از احساسات ما استفاده کردند. زنی گفته من از شوهرم کتک خوردم و همه طرفدار مظلوم شدیم درصورتی‌که اصلا این‌طور نبود و بعدها معلوم شد از یک‌سری چیزهایی که جامعه روی آن حساس است، استفاده کرده و حبابی درست کردند و قضیه‌ای را به شکل دیگری نشان دادند. در داستانی که شما روایت می‌کردید، این قضیه وجود داشت. طرف عملا هزینه می‌کرد و وقت می‌گذاشت تا در سوشال‌مدیا کار کند و ماجرا را وارونه نشان دهد. این را با موضوع قصاص می‌بینید. اینکه کسی از سوشال‌مدیا استفاده می‌کند و قضاوتی که خودبه‌خود در شرایط عادی سخت است را به آن سمتی که می‌خواهد هدایت می‌کند در داستان گنجاندید یا خود داستان این را به شما وارد کرد؟

هر داستانی که فیلمساز به سمت آن می‌رود باید یک‌سری پتانسیل‌ها داشته باشد که به سمت آن برویم. آن داستان این پتانسیل را درون خود داشت. ولی گذشته از داستان ما، هر کاری که امروز بخواهد مسائل اجتماعی را مدنظر قرار دهد، خواه‌ناخواه با این موضوع مواجه خواهد شد؛ چراکه سوشال‌مدیا امروز قسمتی از فرآیند، بازخورد و آیینه‌نمای یک‌سری از جهت‌گیری‌های اجتماعی است، یعنی شما بخواهید هر موضوع اجتماعی را امروز در جامعه ایران یا جامعه جهانی بررسی کنید بالاخره شبکه‌های اجتماعی محلی یا جهانی را در آن موضوع دنبال می‌کنید. برای همین اصلا اگر امروز فیلمی ساخته شود که بخواهد در حوزه اجتماعی حرف بزند و به این مسائل توجه نکند، فیلم ناقصی است. امروز فیلم‌های موبایلی که در شبکه‌های اجتماعی مثل گروه‌های خانوادگی، محلی یا اجتماعی یا خبررسانی‌های مختلف دست‌به‌دست می‌شود چیزی است که در یک داستان اجتماعی اگر آن را نگوییم و نشان ندهیم، انگار خطایی انجام شده است؛ مگر اینکه با هدف خاصی این مساله را بیان نکنند.

> یک نمایشنامه‌نویس سوئیسی به نام دورنمات کتابی به نام عدالت دارد که در آن می‌گوید عدالت تنها وقتی اجرا می‌شود که خونی بریزد. یعنی از زمانی که یک خون اولیه ریخته شود، عدالت فقط وقتی اجرا می‌شود که خون دیگری ریخته شود. پس شما یک مفهوم به نام عدالت دارید، اما مفاهیم دیگری به نام انسانیت و نوع‌دوستی هم دارید. این مفاهیم برخی مواقع با هم در تعارض هستند

اگر کسی فکر کند سروش در فیلم شما بی‌گناه است و اعدام می‌شود و هیچ چیزی نگوید، باید در انسانیت او شک کرد. مشکل اینجاست که او به اشتباه می‌افتد. مشکل اینجاست که حرف رسانه‌ها را می‌پذیرد و شک نمی‌کند. اینها به او جهت می‌دهند و فریبش می‌دهند و شک نمی‌کند که نکند دروغ می‌گویند وگرنه اگر باور کردید او بی‌گناه است، اینکه بی‌تفاوت رد شوید بد است. اینکه هیچ واکنش انسانی نشان ندهید بد است. اینجا مشکل سوشال‌مدیا را داشتیم که خیلی مواقع قضاوت‌های ما و جامعه را تحت تاثیر قرار داده بود. یک مساله هم وجود دارد که می‌خواهم بپرسم چنین چیزی را دیده بودید یا خودتان در فیلمنامه گنجاندید. مساله این است که اگر پدر مقتول در این فیلم با دخترش رابطه بهتری داشت ماجرای عکس‌های شخصی‌اش که به‌واقع در آنها بی‌گناه بود را به پدرش می‌گفت این اتفاق نمی‌افتاد. اگر پدر قاتل پسر خود را مستقل‌تر تربیت کرده بود باز این اتفاق نمی‌افتاد؛ اینها را در واقعیت دیدید یا حس کردید چیزی که حقیقی است و می‌توان در فیلم وارد کرد، هرچند واقعی نباشد؟

همین گزینه دوم است. همه‌اش ربط به یک پرونده نداشت. ما همیشه تاکید داریم از آن پرونده خاص نبودیم. بالاخره خیلی از مسائل و دغدغه‌های اجتماعی دیگری که داشتیم هم وارد کار شده است. بالاخره شکاف بین نسل‌ها فقط برای نسل ما نیست، یعنی فقط این نیست که ما با پدرومادر خود در یک‌سری موارد و دیدگاه‌ها اختلاف داشتیم که اگر مسائل به نحو دیگری بود اتفاق دیگری می‌افتاد. بین ما و نسل بعدی همین اتفاق افتاده است اما می‌خواهم بگویم از این بزنگاه‌هایی که می‌بینیم اگر یک جور دیگر می‌شد، اتفاق دیگری می‌افتاد را خیلی من در پرونده‌هایی که می‌خوانم زیاد دیده‌ام. پرونده‌های جنایی زیادی می‌خوانم. مثلا خشونتی که پشیمانی‌های زودرس به سراغ افراد می‌آید که حتی ظرف ۳۰ ثانیه یا یک ثانیه که فرد پشیمان می‌شود، وجود دارد. از اینها داریم تا پشیمانی‌های بلندمدت که اگر رابطه خانوادگی چنان بود، طور دیگری می‌شد یا فردی با خودش می‌گوید ای کاش بهتر عمل می‌کردیم و ای کاش این کار را می‌کردیم و آن کار را نمی‌کردیم. همه اینها با هم وجود دارد و مساله شکاف بین نسلی یک مساله فراگیر بین همه افراد است، حتی اگر پدر و مادری با بچه و فرزند خود رابطه خیلی خوبی داشته باشند باز هم قطعا اگر از دل فرزند سوال کنید این مساله را می‌گوید که من فلان جا رفتم و شکاف بین نسلی حس کردم که من را درک نمی‌کنند. برای همین وجود چنین مساله‌ای باعث این می‌شود که همه با آن همذات‌پنداری کنند.

این به نسل برمی‌گردد یا پدری ممکن است دختر خود را درک نکند یا به اشتباه فکر کند باید این فرزند را فقط من نگه دارم و روی پای خود نمی‌تواند بایستد؟ شاید این به نسل ربطی نداشته باشد و سبک رفتار این فرد است. یعنی پدر ارغوان رابطه خوبی با ارغوان نداشت، شاید این ربطی به نسل ندارد و پدرهای آن نسل همه این‌طور نیستند چون پدر سروش برعکس است و در جزئی‌ترین مسائل پسر خود دخالت می‌کند. یعنی این شاید ربطی به نسل ندارد و مساله تربیتی بین والدین است و می‌توانست قبل از این یا بعد از این هم شبیه آن اتفاق بیفتد، حتی در اختلاف سنی کم بین والدین می‌تواند اتفاق بیفتد.

یک کمی مبسوط‌تر این موضوع را بیان کنید.

اصل مساله این است که یک برچسبی به نام نسل است و این متد و روشی برای شناخت خیلی چیزها شده است و عمدتا این برچسب را روی دهه هشتادی‌ها می‌زنند و می‌گویند اینکه پسر شلوغ می‌کند یا دختری شلوغ می‌کند برای این است که نسل او از دهه ۸۰ است. من می‌گویم شما هم در این سن همین بودید و ربطی به دهه هشتادی‌ها ندارد و این ربطی به آدم‌های این نسل ندارد.

اقتضائات سنی است.

بله. الان می‌گویم این لزوما ربطی به این نسل یا آن نسل ندارد و ربط به والدین دارد که شاید از ازل تا ابد بتوانند چنین چالشی با بچه‌های خود داشته باشند.

این درست است و کاملا با آن موافق هستم چون چه بسا بچه‌ای با سختگیری رفتار معکوسی نشان دهد و یک بچه دیگر با سختگیری رفتار عاقلانه‌ای داشته باشد. احتمالا چون هر انسانی یک مدل متفاوتی دارد و پدر و مادر او هم یک مدل متفاوت هستند، نمی‌شود همه را ذیل تعریف واحد نسل‌ها قرار داد. قطعا همه پدر و مادرها هر دو با هم سختگیر نیستند، ممکن است یکی سختگیرتر باشد و یکی اهل مدارا باشد و به قول شما نمی‌توان نسخه یکسانی برای همه تجویز کرد.

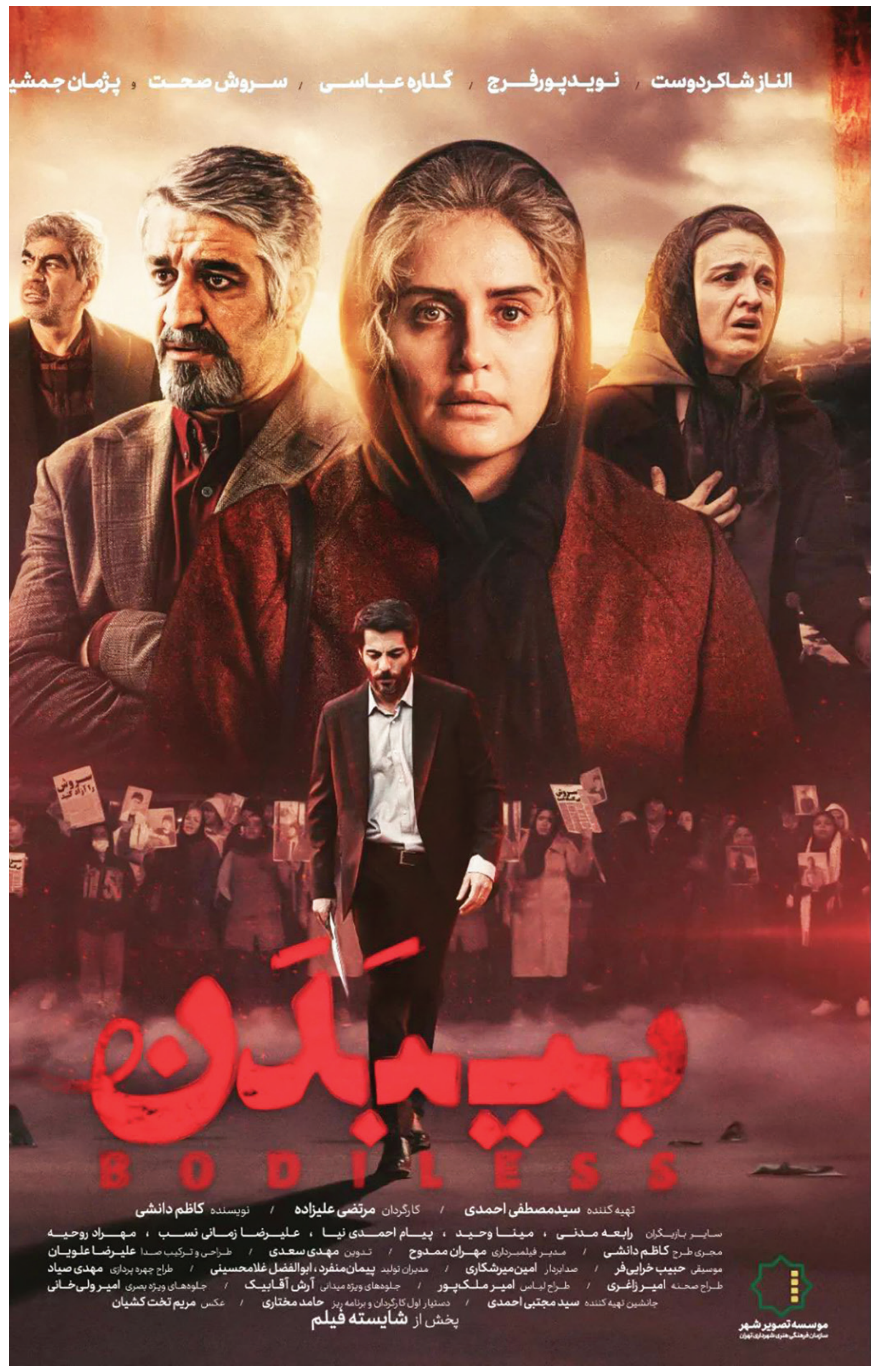
الناز شاکردوست / نوید پورفرج / گلاره عباسی / سروش صحت و پژمان جمشیدی
بیبدن
BODILESS
تهیه کننده سیدمصطفی احمدی / کارگردان مرتضی علیزاده / نویسنده کاظم دانشی
سایر بازیگران رابعه مدنی، مینا وحید، پیام احمدی نیا، علیرضا زمانی نسب، مهراد روحیه
مجری طرح کاظم دانشی / مدیر فیلمبرداری مهران ممدوح / تدوین مهدی سعدی / طراحی و ترکیب صدا علیرضا علویان
موسیقی حبیب خرایی‌فر / صدابردار امین‌میرشکاری / مدیران تولید پیمان‌منفرد، ابوالفضل غلامحسینی / طراح چهره پردازی مهدی صیاد
طراح صحنه امیر زاغری / طراح لباس امیر ملک‌پور / جلوه‌های ویژه میدانی آرش آقابیک / جلوه‌های ویژه بصری امیر ولی‌خانی
جانشین تهیه کننده سید مجتبی احمدی / دستیار اول کارگردان و برنامه ریز حامد مختاری / عکس مریم تخت کشیان
پخش از شایسته فیلم
موسسه تصویر شهر
سازمان فرهنگی هنری شهرداری تهران

ادامه در صفحه ۱۳

درباره فیلم «بیبدن»

قصه‌گویی شرافتمندانه درباره قصاص

مصطفی قاسمیان
خبرنگار

فیلم سینمایی «بیبدن» یکی از آثار مهم، پرسروصدا و تماشاگرپسند سال ۱۴۰۳ که حالا با جذب حدود ۷۰۰ هزار تماشاگر و دستیابی به گیشه‌ای ۴۱ میلیارد تومانی، به دومین فیلم غیرکمدی پرفروش تاریخ سینمای ایران تبدیل شده، فیلمی متوسط است که امتیازاتی در متن دارد و ضعف‌هایی در اجرا. سازندگان دست روی واقعه‌ای گذاشته‌اند که امکان فراوانی برای خلق موقعیت‌های چشمگیر دراماتیک به آنها می‌دهد تا بتوانند درام جذاب و تکان‌دهنده‌ای ترتیب دهند. ماجرای مادری که از یک روز صبح، دیگر دختر ۱۸-۱۹ ساله‌اش را نمی‌بیند و بعد متوجه می‌شود توسط فردی کشته شده که خودش واسطه آشتی بین آنها بود، به اندازه‌ای دردناک است که برای هر مخاطبی تکان‌دهنده است. ورود نویسنده بیبدن به سوژه، هوشمندانه است و ادامه دادن آن شجاعانه. کاظم دانشی فیلمنامه‌نویس اثر، قصه را از زاویه دید بازپرس پرونده روایت می‌کند تا بتواند مایه‌های معمایی و دادگاهی به این فیلم اضافه کند؛ چراکه اگر ورود نویسنده از سمت خانواده مقتول بود، بیم آن می‌رفت که نتیجه، فیلمی کند و کش‌دار با روایتی مرثیه‌گون و تکراری باشد؛ اگرچه بیبدن در نیمه دوم، باافزایش سهم مادر از قصه، کمابیش سویه‌های ملودرام می‌گیرد و جذابیت ابتدا را از دست می‌دهد، ولی در آن زمان به اندازه‌ای قلاب خود را محکم به ذهن مخاطب انداخته که تماشاگر را بتواند تا پایان روی صندلی سینما نگه دارد. از سوی دیگر در شرایط کنونی که فضای شبکه‌های اجتماعی در زمینه حکم قصاص یا اعدام، مسموم است و می‌تواند با هزار انگ و ناسزا از سمت بعضی کاربران مواجه شود، سازندگان با شجاعت تا انتهای قصه رفتند و ابعاد مختلف ماجرا را نمایش دادند. به همین دلیل است که با مشاهده حاصل این تلاش، می‌توان گفت حق سوژه -لااقل از نظر داستان- اداشده و کار به سرانجام رسیده است. از نظر مضمونی بیبدن اثری بسیار شریف، با نگاهی سالم است که در برابر حق قصاص نمی‌ایستد و به‌نوعی فضای ضدوایرال‌ها و کارزارهای شبکه‌های اجتماعی را پی می‌گیرد. درحالی‌که حکمرانی ابتذال در برخی رسانه‌ها می‌تواند ظالم را مظلوم جلوه دهد، بیبدن از این آزمون سربلند بیرون می‌آید و درعین نمایش مظلومیت خانواده مقتول، حتی در مخاطبی که نگاه دیگری به مقوله اعدام دارد، حس بدی ایجاد نمی‌کند. واکنش‌های مثبت به فیلم -خصوصا از جریان حاکم در شبکه‌های اجتماعی- را بیش از هرچیز می‌توان به هوشمندی سازندگان مربوط دانست که به قدر کافی و در زمان درست، دوربین را به خانواده مقتول نزدیک می‌کنند و اصطلاحا اندازه نگه می‌دارند. فیلمنامه بیبدن در زمینه دیالوگ هم اثری قوی است، چه زمانی که بازپرس در حال جست‌وجو برای مدارک است و چه زمانی که خانواده مقتول از مظلومیت دخترشان می‌گویند و پدر قاتل برای رهایی فرزندش تلاش می‌کند، دیالوگ‌ها روی شخصیت‌ها می‌نشینند و به اندازه اطلاعات می‌دهند و به حدلازم تاثیر می‌گذارند. نکات ذکرشده را از جمله امتیازات بیبدن می‌توان دانست که باعث شده این اثر با وجود بعضی نقایص به فیلمی محبوب مخاطب عام تبدیل شود. در مقابل آنچه آمد، بیشترین اشکالات این فیلم را می‌توان در مرحله اجرا دانست. افزایش تدریجی در ملودرام از نیمه‌های فیلم، آن را در نیمه دوم، کمی سردرگم کرده و به‌نوعی از یک درام جنایی/دادگاهی به یک ملودرام اشک‌انگیز تبدیل کرده. نقطه ضعف اصلی بیبدن همین جاست که نمی‌تواند هویت ژانری را حفظ کند. از سوی دیگر با وجود تلاش قابل توجه الناز شاکردوست و حتی گلاره عباسی که می‌توانند گلیم‌شان را از آب بیرون بکشند، نقش‌آفرینی پژمان جمشیدی دستاوردی برایش ندارد و بازی بسیار ضعیف سروش صحت، حسابی توی ذوق می‌زند. کارگردان نیز نه می‌تواند با سبک بصری متفاوت، مخاطب را تحت تاثیر قرار دهد و نه در قاب‌بندی، چیزی بیش از یک اثر تلویزیونی به تماشاگر عرضه می‌کند.

ادامه از صفحه ۱۲